

از : سید محمدعلی جمالزاده - زنو

خلقیات ما ایرانیان

(۷)

« آینه گر عیب تو بنمود راست
خودشکن ، آئینه شکستن خطاست »

بنزد من آن کس نکو خواه تست
که گوید فلان چاه در راه تست
هر آن کس که عیش نگویندپیش
هنر داند از جاهلی عیب خویش
مگو شهد شیرین شکر فایق است
کسی را که سمقونیا لایق است
ز دشمن شنو سیرت خود که دوست
هر آنچه از تو آید بچشمش نکوست
وبال است دادن برنجور قند
که داروی تلخش بود سودمند
چه خوش گفت آنمرد دارو فروش
شفا بایدت داروی تلخ نوش

(قسمت چهارم)

پاره‌ای از آنچه بعضی از خودمانیها در حق

هموطنانشان گفته‌اند

از فرنگی و ترك و تاتار و عرب گذشته خود ایرانیان هم احیانا در حق هموطنانشان (یعنی در حقیقت در حق خودشان) سخنانی دارند که ما برسم نمونه و مثال چند فقره از آنها را در اینجا نقل میکنیم و از خداوند خواستاریم که اگر درین کار مرتکب گناه و معصیتی شده‌اند آنها را ببخشد :

-۱-

عبداله بن مقفع درمکارم اخلاق ایرانیان در قدیم الایام چنین

مینویسد :

« آنها دختران خود به بیگانگان ندادندی و دختران بیگانه بزنی نخواستندی . همه کس را بخانه خودنان دادندی و بخانه دیگر کسی نان نخوردندی .

چون در حق کسی نیکی خواستندی کرد با کسی مشورت نکردندی و چون در حق کسی وعده کردندی هرگز از آن برنگشتندی و چون کسی را بعتا و نواخت خودمخصوص گردانیدندی هر سال آن وقت بدیشان دادندی ، بگردار بیش بودندی که بگفتار . هرگز گنهکاران را عقوبت نکردندی مگر پس از آن که خشم ایشان ساکت شده بودی .»

-۲-

وحشی بافقی در باب احوال مردم عهد خود (قرن دهم هجری)

قمری) چنین سروده است :

مضطرب ، آشفته خاطر ، تنگدل ، اندیشناک
هم وضعی وهم شریف وهم صغیر وهم کبار
دست از تریاک کوتاهست و جان اندر خطر
پا نهی تاریک شب چون بر سر سوراخ مار
از پریشانی فراموش کرد مادر طفل خویش
بلکه رفته شیر هم از یاد طفل شیر خوار
هر جماعت در خیالی ، هر گروهی در غمی
این که چون آرام گیرد وان که چون گیرد قرار
چون قوی زور آورد در تضعیفان را که پاس
گر جهد بادی بدامان گو که آویزد غبار
گر گهای تیز دندان را که دندان بشکند
وین لگد زن استران را چون توان کردن مهار

-۳-

میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی متخلص به ثنائی در نکوهش ایرانیان

در جنگ با روسیه قطعه مشهوری دارد که ما در این جا بنقل ایبائی از آن فناعت میورزیم :

« آء ازین قوم بی حمیت و بی دین

کرد ری و ترک خمسه و لر قزوین»

«عاجز و مسکین هرچه دشمن وبدخواه
 دشمن و بدخواه هرچه عاجز ومسکین»
 «دشمن ازیشان به عیش وشادی وعشرت
 دوست ازیشان بآه و ناله و نفرین»
 «رو بخیار و کدو نهند چو رستم
 پشت بخیل عدو کنند چو گرگین»
 «دسترس ار بودشان بچرخ نماندی
 مزرع سبز و سپهر خوشه پروین»

چنانکه میدانید سراینده این اشعار قایم مقام ازبزرگان فضلالی عهد اخیر ایرانست و پس از خدمتگزاریهای بسیار بآب و خاك مادر روز ۲۹ صفر ۱۲۵۱ قمری (۲۷ ژوئن ۱۸۳۵ میلادی) درباغ «نگارستان» بامر محمدشاه قاجار دستمالی درحلقش فروبردند و او را خفه کردند (چونکه محمدشاه سوگند یاد کرده بود که خون او را نخواهد ریخت). گری بایدوف سفیر روس در ایران در کتابی که درباب ایران نوشته (در جلد سوم، صفحه ۲۷۹) درخصوص قائم مقام چنین نوشته است:

«این شخص باهوش ترین و فاضلترین تمام مردم ایران است و اگر این شخص در اروپا هم میبود دارای شهرت کامل و مقامی بس ارجمند می گردید».

معروف است که چون قایم مقام بیاغ «نگارستان» رفت و دیگر بیرون نیامد از همان تاریخ این مثل در طهران و ایران مصطلح گردید که «صبر کن تا قایم مقام از باغ بیرون بیاید».

— { —

میرزا عبدالحسین معروف به میرزا آقاخان کرمانی (در ۴ صفر ۱۳۱۴ ق در تبریز سرش را بریدند) در کتاب «سی مقاله» در حق هموطنان خود چنین نوشته است و خدا میداند که اگر میدانست که عاقبت سرش بدست هموطنانش بریده میشد چه میگفت:

«کمتر کسی از اهالی ایران است که میر غضبی نداند یاستم و تعدی نراند و ظلم و بی انصافی نپرورد و تمام سکنه آن ویران و خرابه از طبقه حکماء و حکام و وزرا گرفته تا حمال و بنقال همه مستمگر و بی مروت و همه خونخوار و بی رحمت و همه فریاد دارند که چرا ما میر غضب باشی نیستیم و همه میخواهند ظالم منفرد و حاکم مستبد و جلاد باشی باشند».

— ۵ —

یکی از شعرای قدیمی ما که نامش بر نگارنده معلوم نگردید و عهده ما

«لادری» خوانده میشوند درباب مملکت ایران و هموطنان خود سروده است :

«الحذر ای عاقلان زین وحشت آباد ، الحذر
الفرار ای عاقلان زین دیومردم ، الفرار
ای عجب ، دلتان نه بگرفت و نشد جاتان ملال
زین هواهای عفن وین آبهای ناگوار
عرصه‌ای نادلگشا و بقعه‌ای نادلیسند
مردمی ناسودمند و تربتی ناسازگار
مرگ دروی حاکم و آفات دروی پادشاه
حکم دروی قهرمان و فتنه دروی پیشکار» (۱)

-۶-

میرزا نعیم سدهی (اصفهان) درباره بعضی علمای متشرع قشری عالم نما گفته :

«خیالشان همه کوتاه و چشمشان همه تنگ
فتوشان همه وهم و شئونشان همه دون»

-۷-

شادروان میرزا محمدخان قرظینی درباره بعضی از ایرانیان خیانتکار که بحمدالله بسیار نادرند چنین نوشته است :

«یزدجرد سوم و سرداران قشون او که با آن همه قوت و قدرت و جاه و جلال و جبروت و تمدن و ثروت که یراق اسبشان از نقره بود و نیزه‌هایشان از طلا (یا برعکس) نتوانستند سدی در مقابل خروج آن عربهای فقیر لخت سر و پا برهنه ببندند ... بعضی ایرانیان خائن و عرب با آن وقت از اولیای امور و حکام ولایات و مرزبانان اطراف که بمحض اینکه حس کردند که در ارکان دولت ساسانی تزلزلی روی داده و قشون ایران در دوسه دفعه از قشون عرب شکست خورده‌اند خود را فوراً بدامان عربها انداخته و نه فقط آنها را در فتوحاتشان کمک کردند و راه و چاه را با آنها نمودند بلکه سرداران عرب را به تسخیر سایر اراضی که در قلمرو آنها بود و هنوز قشون عرب با آنها حمله نکرده بود دعوت کردند و کلید قلاع و خزاین را دودستی تسلیم آنها نمودند بشرط اینکه عربها آنها را بحکومت آن نواحی باقی بگذارند. کتب تواریخ بخصوص «فتوح البلدان» بلاذری از اسامی شوم آنها پراست و یکی از معروفترین آنها ماهویه سوری است همچنین بعضی از ایرانیهای دیگر که در بسط نفوذ عرب و زبان عرب فوق العاده مساعدت کردند مثل آن ایرانی بی حمیت که برای تقرب بمحجاج بن یوسف دواوین ادارات حکومتی

(۱) بنقل از «صندوقچه اسرار» جلد اول ، صفحه ۱۲ .

را که تا آنوقت بفارس (یعنی پهلوی) بود بعربی تبدیل کرد و یا مثل خواجۀ بزرگ شیخ جلیل شمس الکفایة احمد بن الحسن المیمندی وزیر سلطان محمود که پس از چهارصد سال از هجرت و خاموش شدن دولت عرب در خراسان و نواحی شرقی ایران تازه آقای کافی الکفایة از جمله کفایت‌هایی که بخرج داد یکی این بود که دواوین ادارات غزنویه را که وزیر قبل از او ابوالعباس فضل بن احمد اسفراینی بفارسی تبدیل نموده بود اودوباره بعربی تبدیل نموده بود اودوباره بعربی تبدیل کرد (تاریخ یمینی، طبع مصر، جلد دوم، صفحات ۱۷۰ و ۱۷۱). قتیبه بن مسلم باهلی سردار معروف حجاج را که چندین صد هزار ایرانیان را در خراسان و ماوراء النهر کشتار کرد و در یکی از جنگها بسبب سوگندی که خورده بود این قدر از ایرانیان کشت که بتمام معنی کلمه از خون آنها جوی روان گردید و گندم آرد کردند و از آن آردنان پخته تناول نمود و زنها و دخترهای آنها را در حضور خودشان بلشکر عرب قسمت کرد، قبر این شقی ازل و ابدا پس از کشته شدنش زیارتگاه قرار دادند و همواره برای تقرب بخدا و قضای حاجات «تربت آن شهید» را زیارت میکردند» (تاریخ بلخ، طبع شعر در «قطعات منتخبه فارسی».



آقای سید حسن تقی زاده در روزنامه «کاوه» منطبعة برلن (شماره ۷ از سال پنجم، غرة ذی القعدة ۱۳۳۸) معادل با ۱۷ ژویه ۱۹۲۰ میلادی) در ضمن صحبت از «تفاخرات بی معنی» بعضی از ایرانیان و «حمیت جاهلیت که از تعصبات بی معنی و وطن پرستی کاذب ناشی میشود» چنین نوشته است:

«دوای این دردمزن آنست که بواسطه نشر حقایق علمی ایرانی را بر تهیدستی مادی و معنوی خود ملتفت سازیم و باصطلاح آب پاکی بروی دستش ریخته شود تا همت کسب کمالات خارجی و عدم قناعت بیضاعت قلیل بلکه حالت افلاس خود دروی بحرکت آید. ایرانیان خیال میکنند که آنها در گذشته یک تمدن عالی درخشان مانند تمدن یونان داشته‌اند. و قتیکه حقایق علمیه و تاریخیه مثبتہ در جلو نظر آنها گذارده شود خواهند دید که ایران بعلم و ترقی دنیا کمک خیلی زیادی نکرده و مانند همه ملل عالم در اغلب آنچه هم که داشته مدیون تمدن و علم یونان بوده‌است».



درست درسی و دپوسال پیش مقاله مفصلی بقلم ابراهیم خواجه‌نوری

بعنوان « مشهودات گفتنی » در روزنامه « شفق سرخ » که بمدیریت علی دشتی در طهران بچاپ میرسید انتشار یافت (شماره اول شهریور ۱۳۱۱ش) که ما در اینجا قسمتهائی از آنرا از نظر خوانندگان میگذرانیم :

« امروز درستی و راستی بیشعوری محسوب میشود. حس ملیت و قومیت و نوع دوستی جزو خرافات و اباطیل بقلم میرود و حتی محبت به فامیل و علاقه بزین و بچه و برادر و خواهر هم مورد تمسخر و مضحکه واقع گردیده است و یک مشت مردم بی مسلک و بی «ایده آل» و عاری از هرگونه مقدسات تمام مراتب عالی انسانی را از دست داده در قعر منجلاب خود خواهی و خود پسندی مثل مگسهای بال شکسته دست و پا میزنند... اما اولاد سیروس از ترس اینکه مبدا ازو سعایتی بکنند و یا بوضعیت اداری یا تجارتي او لطمه ای وارد آید خودش قبلا عنوان با شرافت جاسوسی داخله و خارجه را میخرد و برای خود شیرینی از اختراع هیج دروغی و دوختن هیج پاپوشی مضایقه نمینماید و اگر باو بگوئید که جاسوسی برضد مملکت بی شرافتی است شانه را بالا انداخته میگوید « اینها پروژه » است ... اعتماد که پایه و اساس زندگی اجتماعی است از ایران یکسره رخت بر بسته است. وزیر برؤسا اعتماد ندارد، رؤسا باعضا اعتماد ندارند ، عارض بوکیل اعتماد ندارد ، وکیل بقاضی اعتماد ندارد ، زن بشوهر و برادر بخوهر و حتی پدر به پسر اعتماد ندارد و همه هم حق دارند.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی